

تصویرهای کنایی در معارف بهاء‌ولد

دکتر کبری نودهی *

طواق گلدی گلشاهی **

احسان‌الدین رضانیا ***

چکیده

کنایه یکی از اسلوب‌های بیان پوشیده، و از عناصر اصلی تصویرگری در کتاب معارف بهاء‌ولد است. وی در این اثر عرفانی، با بهره‌گیری از عناصر بیانی و بدیعی، به ویژه کنایه، سبک نثر خویش را از نثری عادی و علمی به نثری شاعرانه نزدیک کرده و بر زیبایی نوشته خود افزوده است. عدم توجه پژوهش‌گران زبان و ادب فارسی به نثر عرفانی معارف و تصویرگری‌های آن، همواره سبب شده است که این اثر زیبا دستخوش فراموشی شود. در این پژوهش، کنایه و کارکردهای آن به عنوان یکی از صور خیال در معارف بهاء‌ولد، بررسی و تحلیل شده است. از این رو، تصاویر کنایی را در معارف بهاء‌ولد از حیث مکنی‌عنه، بر اساس دیدگاه‌های بلاغت سنتی مورد بررسی قرار داده‌ایم و سپس به مسأله کنایه به عنوان یکی از تصاویر بیانی در معارف بهاء‌ولد پرداخته شده است. نتیجه این پژوهش مشخص می‌کند که استفاده بهاء‌ولد از تصاویر کنایی در اثرش، از شیوه‌های هنری گفتار اوست، که سبب برجستگی کلام وی می‌شود و در نهایت نزدیکی آن به نثر شاعرانه را در پی دارد.

واژه‌های کلیدی

معارف، بهاء‌ولد، کنایه، تصویرگری

مقدمه

عرفان اسلامی، شخصیت‌هایی الهی پرورده است که بی‌شک یکی از آن‌ها بهاء‌الدین محمد بن حسین خطیبی بلخی مشهور به بهاء‌ولد است. وی از بزرگان مشایخ صوفیه است که در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری (۵۴۵-۶۲۸) می‌زیسته است. «پدر او حسین خطیبی، عالم دین و خطیب بود و گرایش‌های عرفانی داشت. بهاء‌الدین نیز در انواع علوم و حکم، سرآمد روزگار خود بود و از مریدان عارف بزرگ، شیخ نجم‌الدین کبری بود و در ایام حیاتش به لقب سلطان العلماء مشهور شد.» (افلاکی، ۱۳۶۲: ۹-۱۰)

کتاب معارف، مجموعه مواعظ و سخنان سلطان العلماء بهاء‌ولد، از جمله آثار برجسته و شگرف نثر عرفانی و صوفیانه است که به شیوه نثر بینابین و ساده نوشته شده است که در روانی، به شعر می‌ماند. این کتاب تنها اثر باقی‌مانده بهاء‌ولد است؛

* دانشگاه آزاد اسلامی، واحد گرگان، گروه زبان و ادبیات فارسی، گرگان، ایران، (نویسنده مسؤول).

** استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران.

*** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، موسسه آموزش عالی گلستان - گرگان.

برخلاف آن چه از نامش بر می‌آید، مجموعه‌ای منظم از اندیشه‌های او نیست بلکه مجموعه‌ای پراکنده و نامنظم از افکار، رؤیاهای و تصوّرات، به منظور بیان تجربه‌های عرفانی خویش، تصاویر و رمزهای خاص را ابداع کرده است که این تخیلات و تصویرسازی‌ها، حاصل حالات و رویدادهای خلوت و تنهایی اوست. این اثر با توجه به سبک منحصر به فرد و شیوه خاص بیانی و نیز ارزش‌های خاص هنری - ادبی تنها مورد توجه چند تن از پژوهش‌گران بزرگ واقع شده است. مثلاً ذبیح‌الله صفا آن را «در لطافت مانند شعر دانسته» (صفا، ۱۳۷۳ ج ۲: ۱۰۲۲) و استاد فروزان‌فر آن را «از بهترین نثرهای شاعرانه» دانسته است. «بهاء‌ولد، به هنگام نگارش کتاب معارف، در جهان دیگری و رای عالم مادی به سر می‌برده است چنان‌که گویی قلم در اختیار دل است و هر چه بر دل می‌گذرد همان‌گونه به بیان در می‌آید.» (زرین‌کوب، ۱۳۷۷: ۱۳۱) کتاب معارف «علاوه بر مطالب پر شور عرفانی، نثر شیرین و ساده‌ای دارد که فی‌الواقع، باید آن را شیوه محاوره و مخاطب آن دوره دانست. فکر تازه موجب زبان تازه‌ای شده است. گاه سبک شبیه به روش تداعی معانی و به اصطلاح سوررئالیستی است.» (شمیسا، ۱۳۷۷: ۱۱۳). در آثار اصیل سوررئالیستی جزئیات به دقت توصیف می‌شوند. در این نوع شعر ذهن به سرعت از تصویری به تصویری منتقل می‌شود و فضای متن رؤیاگونه است، چنان‌که گویی گوینده، خواب خود را می‌نویسد. استاد بدیع‌الزمان فروزان‌فر، در مقدمه کتاب معارف بهاء‌ولد، آن را «نمونه‌ای نادر و غریب از نثر صوفیانه می‌شمرد که از حیث اسلوب نظیر آن را هنوز نیافته‌ایم.» (بهاء‌ولد، ۱۳۵۲: ه، ید). این پژوهش با توجه به کاربرد کنایه به عنوان یکی از تصاویر بیانی مؤثر در تصویرگری و جلوه‌های شاعرانه نثر معارف، به دنبال پاسخ این پرسش‌هاست:

۱- انواع کارکردهای تصویری کنایه از حیث «مکنی‌عنه» در معارف بهاء‌ولد کدام است؟

۲- عناصر خیال به ویژه کنایه چه نقشی در ساختار این کتاب دارد؟

برای یافتن جواب این سؤالات، کتاب دو جلدی معارف بهاء‌ولد، تصحیح بدیع‌الزمان فروزان‌فر مورد بررسی قرار گرفته است و موارد زیادی از کنایات فارسی موجود در این کتاب استخراج گردیده است. جهت جلوگیری از اطالۀ کلام در مواردی هم به ذکر ترکیب‌های کنایی پرداخته شده و صورت اصلی آن به متن معارف بهاء‌ولد ارجاع داده شده است. شایان ذکر است که اندک مقالاتی هم که در زمینه معارف بهاء‌ولد منتشر شده است، بیشتر جنبه مقایسه‌ای، روان‌شناسی، زندگی و عرفان وی دارد. در خصوص کارکردهای تصویری این اثر، به غیر از مقاله «بررسی جنبه‌های زیباشناختی معارف از دیدگاه صورت‌گرایی (فرمالیسم) از دکتر پورنامداریان، پژوهش در خور و مستقلاً مشاهده نشده است.

کنایه‌در معارف بهاء‌ولد

کنایه یکی از «صورت‌های بیان پوشیده و اسلوب‌های هنری گفتار» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۱۴۰) و از ابواب چهارگانه علم بیان است که دانشمندان و پژوهش‌گران بلاغی از دیر زمان تا کنون بدان توجه داشته‌اند و از عناصر اصلی تصویرگری در معارف بهاء‌ولد است. کنایه در لغت به معنای «پوشیده سخن گفتن» است (همایی، ۱۳۷۴: ۲۱۰) و در اصطلاح ادبیات فارسی، «ترکیب یا جمله‌ای است که مراد گوینده معنای ظاهری آن نباشد، اما قرینه‌ای هم که ما را از معنای ظاهری (مکنی‌به) متوجه معنای باطنی (مکنی‌عنه) می‌کند، وجود نداشته باشد. بنا بر این کنایه ذکر مطلبی و دریافت مطلبی دیگر است.» (تجلیل، ۱۳۹۰:

(۷۹)

در تعاریف متعددی که از علمای علم بلاغت مطرح شده است، همه آنان، به تعریف ترک تصریح و توجه به معنی حقیقی سخن، بر اساس پیوند میان معنی حقیقی و معنی کنایی اشتراک نظر داشته‌اند. برخی نیز کنایه را از دیدگاه زبان‌شناسی بررسی

کرده‌اند. این گروه، «کنایه را نوعی برجسته‌سازی در زبان و یا انحراف از مؤلفه‌های هنجار زبان می‌دانند» (صفوی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۳۴) و بر این اعتقادند که «کنایه نوعی «ایهام» است؛ با این تفاوت که از زبان خودکار به زبان شعر وارد شده و برجستگی می‌یابد» (صفوی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۱۲۷). این موضوع سبب شده که «کنایه در گروه فرانهجاری‌های تصویری کلام جای گیرد.» (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۶: ۱۹۱)

بهاء‌ولد از کنایه به اقتضای سخن استفاده می‌کند و در روال عادی کلام خویش، با بهره‌گیری از کنایه و دیگر عناصر بیانی و بدیعی مثل تشبیه، استعاره، مراعات نظیر و حس‌آمیزی و... به هنرنمایی می‌پردازد و نثر خود را به نثری شاعرانه نزدیک‌تر ساخته و بر زیبایی و تأثیر آن افزوده است. وی در کتاب خود، کنایه را به عنوان یک ابزار و عادت زبانی استفاده نمی‌کند، بلکه به عنوان وسیله‌ای برای بیان معنا و تصویرگری بهره می‌برد که اهداف آن مواردی چون: تأکید، ایجاز، استدلال، ایضاح و اقناع مخاطب می‌باشد.

دکتر شفیعی کدکنی، ضمن بحث از کنایه در کتاب صور خیال در شعر فارسی معتقد است «علمای بلاغت نمی‌توانند راهی برای حدود آن پیدا کنند کنایه از طبیعی‌ترین راه‌های بیان است که در گفتار عامه مردم و امثال و حکم رایج در زبان ایشان فراوان می‌توان یافت، و تقسیم‌بندی‌های علمای بلاغت هیچ‌گاه نمی‌تواند جدولی برای حدود آن تعیین کند.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۱۴۸)

با توجه به اهمیت کنایه در نثر عرفانی و صوفیانه، کارکردهای تصویری کنایه را در معارف بهاء‌ولد به لحاظ مکنی^۱ عنه (معنی باطنی) به سه دسته: کنایه از فعل، کنایه از صفت و کنایه از موصوف (اسم) مورد بررسی و تحلیل قرار داده‌ایم؛ گرچه بنا به اعتقاد برخی از ادب‌پژوهان بیشتر «کنایه‌های شاعرانه، از گونه کنایه از موصوف و یا گونه تلویح است» (کزآزی، ۱۳۸۵: ۱۷۷) اما کنایه از فعل، پرکاربردترین کنایه در معارف بهاء‌ولد است.

کنایه از فعل

در این نوع کنایه که رایج‌ترین نوع آن در معارف است «معنای ظاهری (مکنی^۲ به صورت فعل، مصدر، جمله و یا اصطلاحی می‌آید و در معنای ثانوی (مکنی^۳ عنه) به شکل فعل یا مصدر، جمله و یا اصطلاح دیگری به کار می‌رود.» (شمیسا، ۱۳۷۴: ۲۳۸)

به سبب شباهت‌هایی که میان این نوع کنایه با استعاره^۴ مرکب وجود دارد، در بلاغت سنتی، بسیاری از استعاره‌های مرکب را نیز کنایه ذکر می‌کردند. یکی از مختصات سبکی بهاء‌ولد در معارف، استفاده گسترده^۵ وی از کنایه‌های فعلی می‌باشد و کمتر از کنایه‌های صفتی و اسمی بهره برده است. تنوع کنایات فعلی در معارف بهاء‌ولد بسیار زیاد است که برخی موارد از این کنایه در جریان عادی کلام آورده می‌شود. مانند:

«کالبد چون گدایان چشم باز نهاده باشند که تا الله آثار راحت‌ها از کجا بفرستد» (بهاء‌ولد، ۱۳۵۲ ج ۱: ۴). «چشم باز نهادن» کنایه از انتظار کشیدن، منتظر بودن، مترصد و نگران بودن است.

«ای الله ما چنگال در تو زده‌ایم و بر دوش تو چسبیده‌ایم و دست از تو نمی‌داریم از آنک عا شق زار توایم» (همان: ۱۲). «چنگ یا چنگال در زدن» کنایه از متوسل شدن است.

«ای الله مرا از خود جدا مگردان و سر مرا در هوا مکن و مرا به غیر خودت مشغول مکن» (همان: ۲۹). «سر کسی در هوا نکردن» کنایه از رهان کردن است.

«هیچ کس را کار بر مراد او نمی‌دارد استحالت و چگونگی را سدا سکندر کرده است تا هیچ از آن نگذرد» (همان: ۳۲). «سدا سکندر کردن» کنایه از مانع بسیار سخت و محکم ایجاد کردن است.

«گفتم متقی آن باشد که گردن نهاده باشد مر تصرف الله را از بلا و عنا و زیان مال و مرگ فرزندان» (همان: ۴۵-۴۴).

«گردن نهادن» کنایه از تسلیم شدن و اطاعت کردن است.

«این زمان که می‌گذرد چون سیلابی است که تو را می‌ریاید و می‌گذرد تو خواهی ساکن باش و خواهی متحرک باش خواه گو چنگ در غیشه سرا و کوشک زن.» (همان: ۵۱)

«چنگ در غیشه سرا و کوشک زدن در هنگام سیلاب» کنایه از کار بیهوده کردن است.

«از خفتن و از سودای فاسد دست شستم و وضو کردم و به نماز ایستادم و دست به تکبیر آوردم یعنی پرده کاهلی را از خود برکشم» (همان: ۶۹). «دست شستن» کنایه از ترک کردن و رها کردن است.

«چون دست به تکبیر بر آم انگشت را به گوش خود برسانم که حلقه در گوش توم و باز انگشتان را به سر برم که سرم را فدای خاک درگهت کردم» (همان: ۶۹). «حلقه در گوش بودن» کنایه از غلام و مطیع بودن است.

«اکنون جهد کنید تا هر یک گره از پای یکدیگر بگشایید و رهایی یابید آری از خاک برآمدیت باز در همین خاک می‌غلطید تا هم درین خاک بیارامید» (همان: ۷۷). «گره از پای کسی گشودن» کنایه از رفع مشکلات و آزادی است.

«آخر سنگ به وقتی که لقمه می‌گیرد دمک از بهر معطی بر زمین می‌زند و روی بر خاک می‌نهد. عجب است تو روی بر خاک نمی‌نهی از بهر او، در سگی که این سیرت بود به از تو آمد کلبهم با سبط ذراعیه بالو صید» (همان: ۱۱۹). «روی بر خاک نهادن» کنایه از سجده کردن و احترام کردن.

«خط بی‌خطاط و نقش بی‌نقاش مجال بود اکنون چو واله این خط احوال خود آمدی بنگر که این خط از زیر قلم کی بیرون می‌آید سر بر خط خدمت وی دار و افکنده تعظیم وی باش» (همان: ۱۵۱). «سر بر خط خدمت داشتن» کنایه از فرمان‌برداری کردن.

«عشق عاشق جانسوز بود و عشق معشوق رخساره افروز بود عشق رخساره معشوق را سرخ می‌کند و رخساره عاشق را زرد می‌کند.» (همان: ۱۷۳-۱۷۲)

«چهره سرخ کردن» کنایه از شادابی و نشاط و «چهره زرد کردن» کنایه از بیماری است.

«در خواب بر خیال دیو احتلام نه افتاده باشدش رخیپین^۳ از پیشانی آویخته باشی ایست عن قضاء الشهوه چو چوب خشک سرد که سوختن را شاید کائهم خُشِبُ مُسَنَدَه.» (بهاء‌ولد، ۱۳۵۲ ج ۲: ۵)

«رخیپین از پیشانی آویختن» کنایه از ترش‌رویی است.

«زهره‌اش نباشد که گوید که خالق نیست جهان را و جهان قدیم است» (بهاء‌ولد، ۱۳۵۲، ج ۱: ۳۳۵) «زهره نبودن» کنایه از جرأت نداشتن.

«روح آدمی چو شیدایی گاه سوی شرق رود و گاه سوی غرب گاه سوی آسمان و گاه خواهد تا به زمین فرو رود و گاه موی‌ها را پریشان می‌کند و خاک بر سر می‌کند و گاه خیره و ساکن و گاه می‌افتد» (همان: ۳۵۶) «خاک بر سر کردن» کنایه از پریشانی.

گاهی کنایه‌ها در معارف به صورت متوالی ذکر می‌شود که علاوه بر آفرینش تصاویر مرکب، به اهمیت سخن نیز تأکید دارد، به عنوان مثال در عبارات زیر، چند کنایه به صورت متوالی آمده است: «لباس سری و سروری بر کسی برکشیدن و پوستین و پلاس بر کسی پوشاندن»، کنایه از خوار و ذلیل کردن است، تصویری را می‌آفریند که بر اهمیت مطلب تأکید دارد:

۲- غیشه: خزه سر دیوار را گویند. (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل واژه غیشه)

۳- دوغ ترش سخت نشده. دوغ شتر باشد و هر چیزی که از دوغ ترش سازند. (همان: ذیل واژه رخیپین).

«اگر نفس غالب آید چنانک کافران غالب آیند بر شاهان و عروسان اهل اسلام و لباس سری و سروری را از سر ایشان برکشند و پوستین و پلاس بر ایشان پوشانند و بی‌مرادشان دارند.» (همان: ۸۱)

«گفتم که ای نفس هیچ عدوی در جهان از تو بتر ندارم و سلاح درپوشم و دشنه در دست گیرم هرگاه که سر از روی منی و حسد بیرون آری سرت را بردارم» (همان: ۲۰۳). در این عبارت نیز «سلاح درپوشیدن و دشنه در دست گرفتن» کنایه از آماده نبرد بودن است.

«ازین جهان و از آن جهان و از دوزخ خبر نی اما این تصوّرات مساحت زمین است و رشته بر چوب‌زدن ست» (بهاء‌ولد، ۱۳۵۲، ج ۲: ۱۳۳). مساحت زمین است: کنایه از امر محال و بی‌فایده است؛ زیرا به گز زمین پیمودن امری محال است. رشته بر چوب‌زدن: کنایه از کار بی‌فایده است؛ زیرا که نخ باریک و رشته نازک‌زدن بر چوب تأثیری در آن ندارد. بسیاری از ضرب‌المثل‌های فارسی، کنایه هستند. به عنوان نمونه، در عبارت زیر ضرب‌المثل «از یک دست صدا نیامدن» کنایه از این که باید با یکدیگر متحد بود:

«اگر میل به بهشت است و طالب بهشتی آن میل بهشت است که تو را طلب می‌کند و اگر تو را میل به آدمی است آن آدمی نیز تو را می‌طلبد که هرگز از یک دست بانگ نیاید والله اعلم.» (همان: ۵۹)

موارد دیگر کنایات فعلی در معارف بهاء‌ولد:

دست در کاسه کسی دیگرکردن (بهاء‌ولد، ۱۳۵۲، ج ۱: ۳۶) کنایه از غارت‌کردن، چنگ در حیات دنیا زدن (همان: ۴۷) کنایه از وابسته‌شدن، طاق بر نهادن (همان: ۵۹) کنایه از فراموش‌کردن، ترک گفتن (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل واژه طاق)، نان نداشتن (بهاء‌ولد، ۱۳۵۲، ج ۱: ۵۹) کنایه از روزی نداشتن و سود نداشتن، جان‌کندن (همان: ۵۹) کنایه از تلاش نمودن، دل برنهادن (همان: ۶۰) کنایه از علاقه‌مندشدن، دست و پای جنبانیدن (همان: ۶۳) کنایه از عجله و شتاب‌کردن و سهل‌انگاری کردن، پشت خم بودن (همان: ۶۹) کنایه از تعظیم‌کردن، تخم در هوای سموم کاشتن و تخم در زمین شوره کاشتن (همان: ۹۱) کنایه از کار بیهوده کردن، زنجیر در گردن افکندن، حلقه در گوش کردن و کمر بر میان بستن (همان: ۹۸) کنایه از مطیع‌بودن و آماده به خدمت‌بودن، سر دست گرفتن (همان: ۱۱۰) کنایه از رسواکردن، چشم داشتن (همان: ۱۱۱) کنایه از انتظارداشتن، به گرد کسی نرسیدن (همان: ۱۱۶) کنایه از توان و یارای مقابله با کسی را نداشتن، در پای کسی افتادن (همان: ۱۲۷) کنایه از التماس‌کردن، چتر بر سر کسی افراختن (همان: ۱۵۰) کنایه از عزیز داشتن و مراقب‌بودن، بر باد دادن (همان: ۱۷۳) کنایه از از دست دادن، سرخود گرفتن (همان: ۱۹۹) کنایه از به دنبال کار خود رفتن، به خدمت پای کوبیدن (همان: ۲۲۴) کنایه از مطیع و فرمان‌بردار بودن، دل سرد داشتن (همان: ۲۸۲) کنایه از بی‌میل و بی‌توجه بودن، از سر قدم ساختن (همان: ۲۹۸) کنایه از شدت اشتیاق، دفتر به یک‌سو نهادن (همان: ۳۰۳) کنایه از از بین بردن، مشّت در تاریکی انداختن (همان: ۳۷۹) کنایه از کار بیهوده‌کردن، شاخ کردن (بهاء‌ولد، ۱۳۵۲، ج ۲: ۳۴) کنایه از عصبانی شدن.

هر چند از نظر علمای بلاغت کارکردهای تصویری کنایه از فعل، در مقایسه با کنایه از موصوف، کمتر است اما در معارف بهاء‌ولد کنایه‌های فعلی بیشتر استفاده شده است.

کنایه از موصوف (اسم)

کنایه از موصوف، کنایه‌ای است که «معنی ظاهری (مکنی‌عنه)، صفت یا مجموعه چند صفت یا جمله و عبارتی وصفی (صفت و موصوف، مضاف و مضاف‌الیه) یا بدلی (مضاف و مضاف‌الیه) است که باید از آن متوجه موصوفی شد» (شمیسا، ۱۳۷۴: ۲۳۶). این نوع از کنایه، «شاعرانه‌ترین نوع کنایه نامیده شده است» (کزازی، ۱۳۸۵: ۱۷۶). این گونه کنایه‌ها غالباً ریشه در زمینه‌های

فرهنگی و اجتماعی دارند. در معارف بهاء‌ولد، کاربرد کنایه از موصوف، پس از کنایه از فعل، در مرتبه دوم جای دارد. به عنوان مثال، در عبارت زیر «کوچگه این عقبات» کنایه از دنیا است:

«تو فراموش کاری همه را فراموش کرده آنچه حالیهست می‌بینی و سفرهای دگر را فراموش کرده چنانک درین کوچگه این عقبات درآمده سفرها بسیار کرده و همه را فراموش کرده» (بهاء‌ولد، ۱۳۵۲، ج ۱: ۱۱۲).

«شما هر دمی و هر قدمی و هر حرکتی و هر نور چشمی و هر شنوایی که می‌گیرید سرمایه است و تخرمی است تا بکارید درین بهار دنیا زیرا که وقت کاشتن از بعد بلوغ است تا در مرگ چونکه این هنگام برود کاشتن نیک نیاید و بری ندهد از عبادت و خضوع و نماز و روزه چون وقت سپید کاخ سپس مرگ بیاید آن‌گاه برها برگیری از پنج نماز که گزارده باشی و زکوه که داده باشی» (همان: ۱۱۶). «سپیدکاخ» کنایه از قبر است.

«عقال عقل از زانوی اشتر مست نفست دور شود اندر آن طرب چه رقص جمل کنی آن عربده و بی شرمی رقص جمل است این مستی که در وی کفر آری اعتباری ندارد تو هماره شربت مراد و هوا سوی خود می‌کشی و نوش می‌کنی» (همان: ۵۹). «رقص جمل» کنایه از عمل نامناسب و ناموزون.

«جهان قبه وادین است اگرچه نماید ولکن زود فروگشاده شود از بهر بازی اِنَّمَا الْحَيَوَةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ» (همان: ۲۶۴ و بهاء‌ولد، ۱۳۵۲، ج ۲: ۸۴). «قبه وادین» کنایه از حباب یا گردباد که به شکل قبه می‌نماید.

«مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ إِيَّاكَ نَعْبُدُ أَي مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ آرزویم هماره عبادت توست» (بهاء‌ولد، ۱۳۵۲، ج ۱: ۷۷).

«مالک یوم‌الدین» کنایه از خداوند متعال و «یوم‌الدین» کنایه از روز قیامت است.

«همه اجزای عالم را می‌دیدم از عرض و غرض و هر چیزی که هست از موکلان و خزینه‌داران الله همه این مددها را از عقول و حواس پاک می‌گیرند» (همان: ۲۲). «موکلان و خزینه‌داران الله» کنایه از فرشتگان است.

«اگر چه نغز نشوی بدین قدر که از آخرت می‌ترسی و دیگری نترسد این شکستگی و ترش خود را نعمتی کاملی دان» (همان: ۲۶۱). «شکستگی و ترش» کنایه از رنج و اندوه است.

«اکنون می‌گویم وقتی که در آن عدم بایستی عوارض بینی که (از) چپ و چهار سوی پدید می‌آید پس بدانی که آن کسی است که می‌بفرستد که عدم را اهلیت عطا نبود چنانک از چپ و چهارسوی خانه به تو چیزی رسد آن عطا به خانه حواله نکنی» (همان: ۱۸۹، ۳۳۴، ۴۲۵). «چپ و چهارسوی» کنایه از تمام اطراف و همه سو.

«مرغان جوارح را مانند که شکره‌داران قضا در مصید گشاده می‌کنند تا شکارها کنند سگ و یوز و شاهین و باز و چرخ» (همان: ۴۲۷). «شکره‌دار» مراقب و نگهبان مرغان شکاری کنایه از صیاد.

«اما اگر مرد زن را از پیش برگیرد بنه نباشد و بنیادی ندارد و سرگردان باشد زن آبگینه است چنان سنگ‌دل مباش که آبگینه را بشکنی و چنان نرم ساری مباش که در میان آبگینه روی چون مایع» (بهاء‌ولد، ۱۳۵۲، ج ۲: ۹۳). «نرم ساری» در لغت یعنی نرم و سست اما کنایه از حلیم و بردبار است.

نمونه‌های دیگری از کنایه موصوف در معارف بهاء‌ولد:

حطام دنیا (بهاء‌ولد، ۱۳۵۲، ج ۳۳۱، ۲۹۵، ۸۳، ۴۶: ۱) کنایه از مال اندک دنیا، موکل قوی حال قیامت (همان: ۵۳) کنایه از حضرت اسرافیل، خاک تیره پی کوب (همان: ۶۴) کنایه از جسم و کالبد، سحاره شیطان (همان: ۱۱۶) کنایه از دنیا، گوهرگدازان (همان: ۱۲۰) کنایه از شیشه‌گران، عالم کون و فساد (همان: ۱۶۹) کنایه از دنیا، شب و روز (همان: ۲۳۰) کنایه از همیشه و پیوسته، خانه ویران (همان: ۲۵۲) کنایه از دنیا، چرخ‌گردان (همان: ۲۸۸) کنایه از آسمان، طرفه‌العین (همان: ۳۱۶) کنایه از بسیار سریع، شش جهت (همان: ۳۳۲) کنایه از دنیا، عالم غرور (همان: ۴۰۲) کنایه از دنیا، عالم بقا (همان: ۴۰۲) کنایه

از آخرت، هم سفره (همان: ۴۱۳) کنایه از رفیق و موافق، دارالحيوان (بهاء‌ولد، ۱۳۵۲ ج ۲: ۱۴۶) کنایه از بهشت.

کنایه از صفت

در این نوع کنایه، کلام ظاهری صفتی است که مخاطب بدان و سیله متوجه صفت دیگری، که همان معنی ثانوی است، می‌شود. «گاهی کلمه یا ترکیبی، صفتی است که موصوف خود را وصف و یا تعریفی منطقی می‌کند» (ثروتیان، ۱۳۶۹: ۱۱۵). به عنوان نمونه در این عبارت‌ها از کتاب معارف بهاء‌ولد، کنایه‌ها، صفت برای موصوف خودشان هستند:

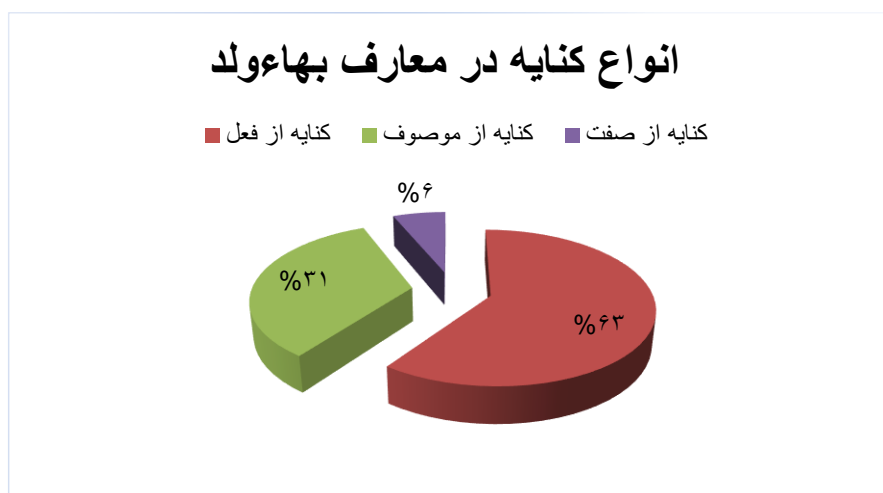
«اکنون ای جمع در خود نظر کنید که چه چیز را منتظر می‌باشید خِتَامَةُ مِسْكَ یعنی اهل بهشت طبع لطیف دارند و با همت باشند شراب با مهر خورند دست و پا بزده و نیم خورده نخورند» (بهاء‌ولد، ۱۳۵۲، ج ۱: ۶۰). «با مهر» صفت شراب کنایه از دست‌نخورده.

«پس انبیا و رسل را مقامات بود تا در کشوف و محو جهان و اثبات صانع به جایی رسیدند که عدم دیدند عالم را باز جوهر ساده بی‌رنگ دیدند باز الله پیش نظرشان چون آبگون و آبرنگ گردانید» (همان: ۳۷۱). «آبگون» صفت عالم کنایه از ساده و بی‌نقش و صافی.

«ای الله مرا تشنه گردان تا همه چیزها پیش آب نماید و مرا طالب سبزه گردان تا همه خاشاک نزد من سبزه بود و مرا شهوت به افراط بخش تا هر پاشنه کوفته مرا حور عین شود و مرا گرسنگی بخش تا نان ارزن مرا نعمت بهشت شود» (همان: ۲۳۳). «پاشنه کوفته» کنایه از کسی که به شدت بینوا و فقیر است؛ زیرا از بس بی‌کفش راه رفتند پایشان کوفته و ترک خورده است.

«فرمود که ای خلیل چون مرغ‌دلی پیوسته پران و بی‌قراری مطلوب تو را هم در مرغان ظاهر کنیم و نیز استدلال شود همه خلقان را بر احیاء اموات که قفص قالب هیچ کسی خالی نیست» (همان: ۲۹۷). «مرغ‌دل» کنایه از ترسو است.

«همه جهان به منزله صوفی پرشکنه است دست را به لون دیگر می‌جنباند و سر را به نوع دیگر حرکت می‌دهد و پای را به نوعی دیگر و زانو را به نوعی دیگر» (همان: ۳۱۷). «پرشکنه» پیچ و تاب‌ی که به هنگام رقص به اعضا درآورند، در اینجا کنایه از رفاص است.



(نمودار ۱)

نتیجه

کنایه در معارف بهاء‌ولد، یکی از عوامل اصلی تصویرگری و خیال‌پردازی است و در نزدیک ساختن نثر عرفانی به نثری شاعرانه اهمیت فراوانی دارد. تنوع کلمات در کنایات بهاء‌ولد در معارف، نقش مهمی در تصویرگری کلام وی ایفا می‌کند. بهاء‌ولد در روال عادی کلام خویش، با بهره‌گیری از انواع کنایه، به هنرنمایی می‌پردازد تا بر زیبایی و تأثیر کلام خود در نزد مخاطبان بیفزاید. از لحاظ معنی باطنی (مکنی^۱‌عنه)، کنایه از فعل پرکاربردترین و پربسامدترین نوع کنایه است. حدود ۶۳ درصد از کنایات در معارف بهاء‌ولد از نوع کنایات فعلی، ۳۱ درصد آن از نوع کنایات موصوف (اسمی) و تنها شش درصد از کنایه‌ها در معارف از نوع کنایه از صفت می‌باشد (نمودار ۱). هدف بهاء‌ولد از استفاده انواع کنایه در یگانه اثرش، ایجاز و ایضاح کلام خود و اقناع مخاطبان بوده است.

منابع و مآخذ

- ۱- افلاکی، شمس‌الدین احمد. مناقب العارفین، تصحیح تحسین یازنجی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
- ۲- بهاء‌ولد، بهاء‌الدین محمد بن حسین. معارف. تصحیح بدیع الزمان فروزان‌فر. تهران: طهوری، چاپ دوم، ۱۳۵۲.
- ۳- تجلیل، جلیل. معانی و بیان. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ سوم، ۱۳۹۰.
- ۴- ثروتیان، بهروز. بیان در شعر فارسی. تهران: انتشارات برگ، چاپ اول، ۱۳۶۹.
- ۵- دهخدا، علی‌اکبر. لغت‌نامه. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم از دوره جدید، ۱۳۷۷.
- ۶- زرین‌کوب، عبدالحسین. ارزش میراث صوفیه. تهران: امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۷۷.
- ۷- شفیع‌ی کدکنی، محمدرضا. صورخیال در شعر فارسی. تهران: نشر آگاه، چاپ چهارم، ۱۳۷۰.
- ۸- شمیسا، سیروس. بیان. تهران: نشر میترا، چاپ دوم، ۱۳۷۴.
- ۹- ——— سبک‌شناسی نثر. تهران: نشر میترا، چاپ دوم، ۱۳۷۷.
- ۱۰- صفاء، ذبیح‌الله. تاریخ ادبیات در ایران. تهران: فردوس، جلد دوم، چاپ سیزدهم، ۱۳۷۳.
- ۱۱- صفوی، کوروش. از زبان‌شناسی به ادبیات. تهران: سوره مهر، جلد اول، ۱۳۸۳.
- ۱۲- ——— از زبان‌شناسی به ادبیات. تهران: سوره مهر، جلد دوم، ۱۳۸۰.
- ۱۳- کزازی، میرجلال‌الدین. بیان (زیباشناسی سخن پارسی). تهران: نشر مرکز، چاپ هفتم، ۱۳۸۵.
- ۱۴- وحیدیان کامکار، تقی. «زبان چگونه شعر می‌شود؟»، فصل‌نامه تخصصی ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد، سال ۴، شماره ۱۳، ۱۳۸۶.
- ۱۵- همایی، جلال‌الدین. معانی و بیان. به کوشش ماهدخت همایی. تهران: نشر هما، چاپ سوم، ۱۳۷۴.